



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: موافقت التزامیه
 موضوع جزئی: وجوب موافقت التزامیه - مقام ثبوت - ادامه کلام امام خمینی - بررسی
 کلام امام خمینی - شرح رساله حقوق
 سال پانزدهم
 تاریخ: ۱۰ آبان ۱۴۰۲
 مصادف با: ۱۶ ربیع الثانی ۱۴۴۵
 جلسه: ۲۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

ادامه کلام امام خمینی

عرض کردیم در مورد وجوب موافقت التزامیه امام خمینی ابتدائاً در مقام ثبوت بحث کردند. به این معنا که آیا اساساً چنین چیزی امکان دارد یا خیر؟ به خلاف مثل شیخ انصاری و محقق خراسانی که بحث را عمدتاً روی مقام اثبات متمرکز کردند. سخن امام خمینی مشتمل بر سه قسمت است. قسمت اول بیان چند مقدمه بود. قسمت دوم بیان اصل مدعا و دلیل بر مدعا که عبارت است از عدم امکان وجوب موافقت التزامیه. قسمت سوم پاسخ به برخی از اشکالاتی که ممکن است متوجه این مدعا بشود. یک اشکال را دیروز بیان کردیم و جوابش را. کأنه به امام خمینی اشکال شد که اگر موافقت التزامیه ممکن نیست، پس چطور در آیه قرآن وارد شده است که با اینکه کفار یقین به خدا و پیامبر داشتند اما جحدوا بها، انکار می کردند. امام خمینی پاسخ دادند این انکار، انکار قلبی نبوده بلکه انکار ظاهری بود.

اشکال دوم و پاسخ امام خمینی

اگر شما می فرمایید موافقت التزامیه یک امر غیر ارادی است و تعلق امر و نهی به آن ممکن نیست، پس چرا در مورد تشریح گفته می شود حرام است چرا تشریح متعلق نهی قرار می گیرد، تشریح عبارت است از ادخال ما لیس من الدین فی الدین؛ داخل کردن چیزی که جزء دین نیست در دین. این تشریح محرم است، چیزی را که انسان یقین دارد جزء دین نیست ملتزم به این شود که جزء دین است، طبق بیان شما این امکان ندارد. انسان چیزی را که مطمئن است که از دین نیست التزام پیدا کند به اینکه جزء دین است؛ اصلاً وقتی یقین دارد به عدم کونه من الدین، دیگر امکان ندارد التزام قلبی پیدا کند بگونه من الدین. آن یقین و باور قلبی به اینکه جزء دین نیست به سبب مقدمات خودش آن هم به صورت غیر ارادی تحقق پیدا کرده است، یک امر قلبی است. حال چگونه ممکن است این التزام پیدا کند که این جزء دین است و بعد متعلق نهی قرار بگیرد در حالیکه ما می بینیم نهی شده از تشریح، داخل کردن چیزی که جزء دین نیست در دین ممنوع شده است. پس شما چطور می گوید امکان تعلق نهی به امور قلبی و التزام قلبی نیست امکان تعلق نهی نیست، اینجا نهی تعلق گرفته است.

امام خمینی می فرماید اگر مسئله مسئله التزام قلبی باشد اصلاً ممکن نیست یعنی امکان ندارد انسان یقین به این داشته باشد که فلان حکم جزء دین نیست اما التزام قلبی به این پیدا کند که همان چیز جزء دین است، این درست است لکن اینجا سخن از التزام قلبی نیست آنچه در تشریح محرم موضوع قرار گرفته برای نهی و منع و تکلیف، دروغ بستن و افتراء به خدا و رسول است. می گوید اگر یقین دارید چیزی جزء دین نیست اما در عین حال آن را به خدا نسبت بدهید یا به رسول خدا نسبت بدهید این حرام است.

پس متعلق نهی و حرمت در باب تشریح محرم التزام قلبی به این که این جزء دین است نیست بلکه متعلق نهی عبارت است از افتراء به خداوند و نسبت دروغ دادن و اینکه شما بیابید بگوئید هذا حکم الله، هذا ما جاء به النبی، یعنی اظهار کنید و به زبان بیاورید که این جزء دین است. اگر این باشد محذوری ندارد و اینجا همین است. پس اینجا در واقع نهی متعلق به یک التزام قلبی نشده بلکه به دروغ بستن به خدا و پیامبر و افتراء متعلق شده است.

اشکال سوم و پاسخ امام خمینی

ایشان در ادامه به ضعف یک مطلبی را که سید فشارکی در این مقام بیان کرده است. اشاره می‌کند (سید فشارکی استاد حاج شیخ است و استاد باواسطه امام خمینی محسوب می‌شوند.) ابتدا مسئله ای که سید فشارکی فرموده را بیان می‌کنم و بعد بیان امام خمینی را.

یک بحثی در قضایا مطرح است. به طور کلی در قضایای صادقه تمام ارکان قضیه با واقعیت منطبق است. مثلاً می‌گوید زید قائم اینجا یک زید وجود دارد، یک قیامی که در قالب زید تحقق پیدا کرده است و یک نسبت، یعنی یک مفهوم ایستادن و یک مفهوم زید و یک مفهوم نسبتی که بین ایستادن و زید است یعنی قیام زید. اگر قضیه صادق باشد مخبر یقین دارد به مطابقت این نسبت در قضیه با عالم واقع؛ یقین دارد، باور قلبی دارد که زید ایستاده است. اما در قضایای کاذبه وقتی کسی می‌داند که زید نیامده ولی می‌گوید جائی زید، در تصور موضوع و محمول مشکلی نیست ولی نسبت چه؟ مجی زید را نیز باید تصور کند. این نسبت در خارج وجود ندارد. او چگونه می‌تواند با یقین به عدم مجی زید بگوید جائی زید، التزام به مجی زید اصلاً امکان ندارد در نفس او تحقق پیدا کند. چون یقین دارد به عدم مجی.

مرحوم فشارکی گفته است که مخبر کاذب قبل از آن که اخبار از آن امر دروغ بدهد و بگوید جائی زید، ابتدا یک نسبتی را در اعتقاد و نفس خودش خلق می‌کند یک جزمی را ایجاد می‌کند در نفسش، یک اعتقاد قلبی برای خودش می‌سازد و آنگاه می‌گوید جائی زید. یک اعتقاد و باور و جزمیت یا تجزم قلبی برای خودش می‌سازد و آنگاه خبر از آمدن زید می‌دهد.

امام خمینی می‌فرماید: پاسخی که مرحوم فشارکی دادند درست نیست. ایشان تأکید می‌کنند که اینجا اساساً التزام قلبی در کار نیست. حتی التزام قلبی ساختگی نیز در کار نیست، اصلاً این نمی‌تواند چنین التزامی را در قلب خودش ایجاد کند. وقتی یقین دارد که زید نیامده است، حتی به زور نمی‌تواند در خودش این یقین و باور قلبی به مجی زید را محقق کند. اصلاً شدنی نیست. التزام قلبی چیزی نیست که با زور بتوان آن را ایجاد کرد.

پس کسی که خبر دروغ می‌دهد و یک قضیه را به صورت کذب بیان می‌کند چه می‌کند؟ امام خمینی می‌فرماید اینجا در واقع مخبر کاذب ادعای وجود نسبت می‌کند، نه اینکه واقعاً نسبت باشد، یک ادعای ظاهری مثل همان انکار ظاهری کفار، مثل دروغ بستن به خدا و پیامبر در تشریح محرم اینجا نیز کسی که می‌گوید جائی زید و یقین دارد زید نیامده است، اصلاً به زور هم نمی‌تواند این باور و یقین قلبی را در درون خودش خلق و ایجاد کند آنطور که سید فشارکی گفته است. نه اینجا یک ادعای ظاهری دارد، باور قلبی این است که زید نیامده است، آن هم سرچایش است، آن یک امر غیر ارادی است، اختیاری نیست آن تابع مبادی خاص خودش است ولی وقتی خبر دروغ می‌دهد با علم به عدم تحقق نسبت در خارج با علم به عدم تحقق قیام توسط زید ادعای جزم می‌کند، لساناً می‌گوید اینچنین است و ربطی به باطن او ندارد.

فتحصل مما ذكرنا كله که امام خمینی با این بیان به طور کلی نفی می‌کنند امکان تعلق وجوب به موافقت التزامیه.

بررسی کلام امام خمینی

به نظر میرسد این فرمایش جای اشکال دارد.

اشکال اول

اینکه ثبوت موافقت التزامیه نمی‌تواند متعلق امر و نهی واقع شود قابل نقض است به:

۱. ایمان؛ مگر ایمان یک امر قلبی نیست؟ ایمان باور قلبی است. آیا مسلمین مکلف به این باور قلبی شده اند یا خیر؟ این همه در قرآن و روایات امر به ایمان شده است «یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله» آمنوا بالله را نمی‌توان حمل بر اقرار لسانی کرده و بگویم منظور از آمنوا بالله یعنی به زبان بیاورید ایمان به خدا را؛ اگر به زبان آوردن ملاک ایمان آوردن باشد که آن «یا ایها الذین آمنوا» را گفته است و بیان کرده است. این دارد خطاب می‌کند به اهل ایمان، دارد خطاب می‌کند به مومنان، کسانی که اقرار لسانی به خداوند تبارک و تعالی داشتند که باور قلبی پیدا کنید این از زبان به عمق جانتان نفوذ کند. یا مثلاً این سخن پیامبر (ص) که فرمود «قولوا: لا إله إلا الله، تفلحوا»؛ لا إله إلا الله، بگویند تا رستگار شوید، این مراد صرف قول و زبان گشودن به لا إله إلا الله، نیست، زیرا صرف این موجب فلاح نمی‌شود؛ اینکه فلاح و رستگاری را متوقف بر لا إله إلا الله، کرده است یعنی باور قلبی به توحید موجب فلاح می‌شود و الا به زبان لا إله إلا الله، گفتن و انکار قلبی (همان کاری که منافقین می‌کردند) موجب رستگاری نمی‌شود.

پس یک نقض مهم به این فرمایش نقض به امر به ایمان است. ایمان یک امر قلبی است و اگر تعلق امر به این باور و التزام قلبی ممکن نبود خداوند تبارک و تعالی امر به آن نمی‌کرد اگر این یک امر غیر اختیاری بود معنا نداشت که خدا مردم را امر به آن کند. این خودش نشان می‌دهد که افعال جوانحی از دایره تکلیف خارج نیستند.

۲. مودت و محبت ذوی القربی و اهل بیت ما این همه سفارش شده ایم به محبت اهل بیت و ذی القربی «قل لا أسألكم علیه أجراً إلا المودة فی القربی»؛ مودت یک امر قلبی است، اگر التزام قلبی ممکن نبود تحت تکلیف و امر قرار بگیرد پس چرا خداوند این را مزد رسالت قرار داد و امر کرد به آن و مطالبه کرد؟ اگر یک امر غیر اختیاری است مودت و محبت به اهل بیت باید با تحقق اسبابش محقق شود. این همه در روایات مطالبه شده است یا به نحو الزام یا به نحو استحباب و رجحان، فرقی نمی‌کند، اگر استلزام قلبی غیر ممکن باشد حتی استحباب آن نیز ممکن نیست. خداوند یک طلب غیر لزومی داشته باشد، نمی‌تواند اصلاً مستحب باشد، فرق نمی‌کند وقتی غیر اختیاری باشد از عهده انسان خارج است.

اشکال دوم

سلمنا که التزام قلبی مقدور انسان نیست و خارج از اختیار و اراده انسان است ولی بی‌واسطه مقدور نیست اما با واسطه مقدور است. توضیح مطلب اینکه:

تکلیف نمی‌تواند به یک امر غیر مقدور متعلق شود چیزی که از اختیار انسان خارج باشد نمی‌تواند مأمور به و منهی عنه واقع شود، زیرا تابع مقدمات و مبادی خودش است اگر آنها حاصل شد قهراً این امر قلبی به دنبالش محقق می‌شود. اما چیزی که می‌خواهد متعلق تکلیف شود لازم نیست مستقیم و بی‌واسطه مقدور باشد. به عبارت دیگر اینکه می‌گوییم متعلق تکلیف باید مقدور انسان

باشد و قدرت انسان به آن بتواند متعلق شود، گاهی با واسطه مقذور انسان است و گاهی بدون واسطه و لزومی ندارد که همیشه متعلق بی واسطه تحت اختیار و قدرت انسان باشد گاهی با واسطه این اتفاق می‌افتد.

موافقت التزامیه از آن اموری است که با واسطه مقذور انسان است و لذا از اختیار انسان خارج نیست. آن واسطه نیز همین مبادی و مقدمات است. بله محبت و مودت در انسان پدید می‌آید به شرطی که انسان معرفت پیدا کند. معرفت است که محبت می‌آورد. معرفت که برای انسان اختیاری است. پس مبادی و مقدمات موافقت التزامیه اموری هستند اختیاری و همین که مبادی موافقت التزامیه مقذور انسان باشند و تحت اختیار انسان قرار بگیرند کافی است برای تعلق تکلیف. اینجا نیز همینطور است. اینکه امام می‌فرماید مقذور انسان نیست، بله درست است خودش مقذور نیست ولی مبادی آن که مقذور است و اگر یک شیء متعلق تکلیف قرار بگیرد به اعتبار اینکه مقدمات و مبادی آن تحت قدرت و اختیار انسان است این برای صحت تعلق تکلیف کافی است.

پس در مجموع نتیجه بحث این شد که امکان تعلق وجود به موافقت التزامیه وجود دارد و می‌تواند موافقت التزامیه واجب شود.

شرح رساله حقوق

منع از قبض ید نسبت به واجبات

تا اینجا چند فقره از این فراز کلام امام سجاد(علیه السلام) را خواندیم و رسیدیم به این فقره: «ولا تقبضها مما افترض الله علیها»؛ ابتدا فرمود: «لا تبسطها الی ما لایحل لک» و بعد آثارش را فرمود، دست‌ها را به سوی حرام دراز نکن، به سوی چیزی که برای تو حلال نیست نگشا. اینجا می‌فرماید: دست‌ها را نسبت به آنچه که بر تو واجب است میند. آنجا از دست درازی نهی می‌کند اینجا از بستن دست. از اجتناب، از کنار کشیدن. بعضی از چیزها بر انسان واجب است، مما افترض الله علیها است، بعضی از کارها بر انسان واجب است، اینکه دستت را نسبت به واجبات ببندی این کار را نکن، مبادا دستت را از واجبات کوتاه کنی.

بستن دست از واجبات مصادیق مختلف دارد؛ همانطور که دست درازی به حرام مصادیق مختلف داشت اینجا نیز همینطور است. گاهی دست باز کردن واجب است، خمس به گردنش است باید بدهد، زکات به گردنش است باید پرداخت کند. حق ندارد دستش را نسبت به آنچه که بر او واجب شده است ببندد. بی جهت نیست این همه در مورد خمس و زکات تأکید شده است که اگر کسی از اداء این واجبات الهی خودداری کند چه آثار سوئی در دنیا و آخرت برای او خواهد داشت. لذا حق ندارد دستش را ببندد.

یک جایی باید دست دراز کند و دست مظلومی را بگیرد. دفاع از مظلوم واجب است. این هم مشمول این جمله است که نکند کسی مما افترض الله علیها دستش را قبض کند و ببندد. الان فرض کنید قضیه فلسطین و غزه این هم جنایات و وحشی‌گری‌هایی که اسرائیلی‌ها علیه مردم مظلوم فلسطین دارند، اگر کسی واقعا بتواند یاری مظلوم کند به هر طریقی با رعایت مصالح، اینجا باید مجموع امور را در نظر بگیرد به هر وسیله‌ای که بتواند با قلمش با بیانش با کمک مالی هرچه هست و از یاری مظلوم خودداری نکند «ولا تقبضها مما افترض الله علیها».

گاهی ممکن است یک انسانی استغاثه کرده است نیازمند است گرفتار است و واقعا خویشتن داری و اجتناب از کمک منجر به هلاک او می‌شود اینجا حرام است این کار را نکند، اینجا نسبت به آن چیزی که بر او واجب است نباید دستش را بسته نگه دارد.

یک جا باید از حریم اعتقادات و باورهای مکتب و دین دفاع کند اما سکوت کند. این ید همه اینها را شامل می‌شود بالاخره اگر می‌بیند بدعتی صورت می‌گیرد یا انحرافی صورت می‌گیرد و خلاف شرعی مرتکب می‌شوند و این بتواند کاری بکند و نکند

مشمول این نهی می شود. « و لا تقبضها مما افترض الله علیها»؛ دستش را از این امور نبندد، همه اینها مصداق قبض ید از ما فرض الله علی الید است. یک چیزهایی را خدا بر ید واجب کرده است. اگر کسی آن واجباتی را که بر ید مقرر شده است نادیده بگیرد معلوم است که سرانجامش چیست.

«والحمد لله رب العالمین»